

جهانی شدن و دگرگونی فرهنگی در افریقا

جی. ای. دوپیان^۱
مترجم: نرگس تاجیک

جهانی شدن «متشکل از فرایندهایی است که به وابستگی متقابل جهانی و سرعت فزاینده مبادله در مسافتهای وسیع منجر می‌شود.» تاملینسون جهانی شدن را این گونه تعریف می‌کند: «الگوی پیچیده‌ای از پیوندها و وابستگیهای متقابل که در جهان مدرن متأخر (Late Modern) بروز یافته و پیوند زندگی «محلی» به ساختارها، فرایندها و رویدادهای «جهانی» را در پی دارد.» رابرتسون جهانی شدن را به مثابه ثنویت فرایندهای عینی و ذهنی در نظر می‌گیرد: «جهانی شدن، هم به فشرده‌گی جهان و هم به تقویت آگاهی از جهان به مثابه یک کل اشاره می‌کند.» تعریف وی، هم به افزایش وابستگی متقابل جهانی و هم به آگاهی از آن وابستگی اشاره دارد. به طریقی مشابه، هانز بیان می‌کند که جهانی شدن «فرایندی است که طی آن مردم در سراسر مرزهای ملی و بین قاره‌ها به روشهای مختلف و به‌طور فزاینده در ارتباط و پیوند با هم قرار می‌گیرند و آگاهیشان از جهان نیز رشد می‌کند.»

آن گونه که رایج و متداول است، جهانی شدن اغلب با توجه به «بی‌سرزمینی» (Deterritorialisation) تعریف شده است. فرایندهای جهانی شدن همچون

جهانی شدن چه مضامینی برای دگرگونی فرهنگی در افریقا و افریقای جنوبی به همراه دارد؟ این مقاله در آغاز به تحلیل تأثیرات فرایند قوی و رایج جهانی شدن، خصوصاً با توجه به دگرگونی فرهنگی می‌پردازد. سپس تأثیرات جهانی شدن بر قاره افریقا را - همان گونه که در طول تاریخ تکوین و تکامل یافته‌اند - با تأکید ویژه بر وضعیت کنونی و مضامین آن برای فرهنگ افریقایی بررسی می‌کند. [در این قسمت] به طیف فکری گسترده‌ای در داخل و در خارج از افریقا در مورد موقعیت این قاره اشاره نده است. در پایان با ارجاع به مطالعه موردی افریقای جنوبی و آوارگی (Diaspora) هلندی-تبارهای افریقای جنوبی (Afrikaners) دگرگونی فرهنگی در افریقا به عنوان پیامد جهانی شدن مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، دگرگونی فرهنگی، فرزند افریقای، آوارگی، هلندی‌تبارهای افریقای جنوبی جهانی شدن: ملاحظات مقدماتی

جهانی شدن که «فرایند تعریف شده عصر حاضر» تلقی می‌شود، اغلب در ارتباط با بین‌المللی شدن، لیبرال شدن، جهانشمول شدن، مدرن شدن، غربی شدن یا امریکایی شدن تعریف شده است. به اعتقاد مازرونی،

توصیف شده‌اند. این صرفاً بدان معناست که جهان دیگر متشکل از مکانهای با فاصله و دور از هم نیست و مرزهای سرزمینی، ارتباط کمتری با رفتار و کردار روزمره دارند. طبق تعریف گیدنز، جهانی شدن به معنای فعالیت و زندگی کردن با همدیگر، و رای فاصله‌ها و درجه‌های به‌ظاهر مجزای دولتهای ملی، مذاهب، مناطق و قاره‌ها است. «هلد و مک‌گرو، جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که «نمایانگر دگرگونی در سازماندهی مکانی روابط و تعاملات اجتماعی است.» «اسکالت» جهانی شدن را «دگرگونی جغرافیای اجتماعی که با رشد فضاهای فراسرزمینی مشخص شده یا به بیانی روشنتر، «رشد روابط فراسرزمینی بین مردم» تعریف می‌کند. براساس نظر اونگ، «یکی از پیش‌فرضهای اصلی در جهانی شدن این است که جهانی شدن اساساً، رابطه بین مکان سکونت ما و تجربیات، هویتها و کردارهای فرهنگی ما را دگرگون می‌کند».

از نظر وینترز، جهانی شدن به معنی «فرایندی اجتماعی است که در آن، محدودیتهای جغرافیایی در مورد سامانهای اجتماعی و فرهنگی کاهش می‌یابد و مردم بیش از پیش، از این کاهش آگاه می‌شوند».

«بک» استدلال می‌کند که جامعه جهانی که به دنبال جهانی شدن شکل گرفته، اهمیت دولت ملی را به‌تدریج از بین می‌برد، در حالی که دولت - ملی، یک دولت - سرزمینی است که قدرتش بر پایه ارتباط با مکانی مشخص و خاص است. اکنون کثرت محافل اجتماعی، شبکه‌های ارتباطی، روابط بازار و شیوه‌های زندگی که هیچ‌کدام به مکانی خاص تعلق ندارند، پدیدار شده است.

مسلماً جهانی شدن پدیده‌ای منحصر به دوره پس از جنگ جهانی دوم نیست. در واقع می‌توان رد پای پیوندهای متقابل بشری را که دارای ابعاد جهانی هستند و سبب دگرگونی در سطحی وسیع می‌شوند، در تاریخ گذشته یافت. از صدها و حتی هزاران سال پیش، ایده فرهنگ واحد و یکپارچه در کل جهان، پروژه امپراطوریه‌ها، مذاهب و ایدئولوژیها بوده است. فناوری و اقتصاد، موتورهای مهم و محرک جهانی شدن در طی زمان بودند. رابرتسون سه موج جهانی شدن را در پانصد سال گذشته تشخیص می‌دهد:

○ جهانی شدن تجارت منطقه‌ای پس از سال ۱۵۰۰،

○ جهانی شدن متعاقب صنعتی شدن در حدود سال ۱۸۰۰،

○ ایجاد نظم نوین جهانی پس از ۱۹۴۵ در قرن معروف به «قرن امریکا» یا «عصر جهان‌گرایی» (Globalism) امریکایی.

بی‌شک جهانی شدن از دهه ۱۹۶۰ به بعد، بسیار سریعتر و فراگیرتر از قبل رشد داشته است. مفهوم «جهانی شدن» از دهه ۱۹۸۰ در محافل دانشگاهی مورد استفاده قرار گرفته و رشد ارتباطات، اطلاعات و شبکه‌های تجاری به این فرایند شتاب بخشیده است. ادغام بین‌المللی سرمایه و بازارهای کالا، بیشتر و عمیقتر از پیش می‌شود. جهانی شدن، طیفی از فعالیتهای در حوزه‌های ارتباطات، بازارها، تولید پول، اعتبار، سازمانها، اکولوژی اجتماعی و آگاهی بشری را شامل می‌شود. «جهانی بودن» (Globality)، موضوع مهمی در زندگی بخش بزرگی از انسانها شده و جهانی شدن، تأثیرات اجتماعی بسیاری داشته است. این خود روشهای جدید تفکر و عمل را در میان مردم ایجاد می‌کند؛ لذا تغییر فرهنگی و اجتماعی را موجب می‌شود. کار و زندگی خانوادگی، خانواده و روابط اجتماعی، روابط نژادی و جنسیتی تغییر یافته و اکنون نیز این روند ادامه دارد. جهانی شدن، تغییرات اجتماعی قابل ملاحظه‌ای به همراه داشته، اما در ساختارهای تولید، حکومت، اجتماع و دانش، لزوماً دگرگونی عمیقی صورت نگرفته است.

بحث در مورد جهانی شدن و فرهنگ

مطالعات و تحقیقات پیرامون جهانی شدن، در ابتدا حول محور تأثیرات سیاسی و اقتصادی آن بود. اخیراً تحقیقات بسیاری در مورد روابط میان جهانی شدن و فرهنگ انجام شده است. گرامشی یک از اولین و برجسته‌ترین محققینی بود که بر تأثیر متقابل قدرت و فرهنگ و نیز بعد فرهنگی منازعه طبقاتی سیاسی و اقتصادی تأکید کرد. آگاهی از اهمیت فرهنگ به‌عنوان یک جایگاه و حربه اصلی قدرت در جهان مدرن رشد یافته است. در علوم اجتماعی این مطلب پذیرفته شده که فرهنگ، بعدی از کل کنشهای اجتماعی از جمله حوزه‌های اقتصادی و سیاسی زندگی است. فرهنگ در اشکال مختلفش، همچون حامل اصلی ارزشهای مدرن و جهانی شدن عمل کرده و به صورت حوزه مرکزی مناقشه نمودار شده است.

ابزارهای جدید مطالعه روابط میان جهانی شدن و فرهنگ، پیشرفت کرده است. آپادورای، به منظور ایجاد چارچوب تحلیلی منعطفتر، مقولات چشم‌اندازهای



اگر چه قدرت فرهنگی غرب، به‌طور مشخص مورد بحث قرار نگرفته، نظریه غربی شدن و امپریالیسم فرهنگی مورد پرسش واقع شده است. این ادعا که «روش زندگی» غرب، همچون مدل فرهنگی چالش‌ناپذیر برای کل بشریت از طریق جهانی شدن در حال استقرار است، طرد شده بود. ایده غرب به عنوان یک موجودیت فرهنگی همگون و به اثبات به چالش کشیده شده و گفته می‌شد که یک فرهنگ جهانی شده، ضرورتاً یک فرهنگ نامتجانس است. اکنون بحث این بود که قدرت فرهنگی غرب صرفاً به سبب جهانی شدن در حال افول بود و هژمونی غربی، دچار زوال تدریجی می‌شد. بنابراین کسانی مانند گیدنز، باومن، و فریمن، جهانی‌شدن را با زوال غرب مربوط دانسته‌اند.

به‌علاوه این تصور که مردم جهان در حال توسعه، به عنوان موضوعات منفعل توسعه در نظر گرفته شوند که در دام فقر و جهلشان گرفتار آمده‌اند، مقید به عملکردهای فرهنگی و سنتهای قدیمی شده‌اند، در زمان بی‌حرکت مانده‌اند و برای پیروی از غرب موفق، به یاری کشورهای توسعه‌یافته محتاج‌اند، تصویری نادرست ارزیابی شده است. این دیدگاه که کشورهای در حال

توسعه را متصل در سنتهای ایستا و به‌طور ساده‌انگارانه و اغلب نادرست، به عنوان موانع توسعه در نظر می‌گرفت، مورد چالش بود. تاملیسون می‌نویسد: «نز غربی شدن، پویایی فرهنگهای غیرغربی و ظرفیت آنها برای «بومی کردن» واردات غربی را دست کم می‌گیرد.» وی معتقد است که می‌توان یک ضد جریان نفوذ فرهنگی را از پیرامون به سمت مرکز تشخیص داد.

اشکرافت، نقشهای تعاملی فرهنگ جهانی و فرهنگ بومی را مورد تأکید قرار داد و یادآور شد که نظریه پسااستعمار، مدلهایی برای فهم اینکه چگونه اجتماعات بومی تحت فشار هژمونی جهانی موفق به فعالیت می‌شوند، ایجاد نمود. میان امپریالیسم و جهانی شدن که هر دو براساس گفتمان مدرنیته بودند، ارتباطی وجود داشت: «استراتژی‌هایی که نزد اجتماعات تحت استعمار، در مقابل سرمایه فرهنگی عرضه شده توسط فرهنگ امپریالیستی مقاومت کرده، مجدداً در سطح جهانی و در اجتماعات بومی سراسر جهان، مقاومت را ترک گفته‌اند.» وی شرح می‌دهد که مصرف فرهنگ

فکری را برای مطالعه جریانات جهانی پیشنهاد می‌کند. واترز در کتاب «سیاه جهانی شدن فرهنگی» مقالات بیشتری مثل چشم‌اندازهای مذهبی و رفاهی را اضافه می‌کند.

در مطالعه روابط میان فرهنگ جهانی و فرهنگ بومی، می‌توان ۲ مرحله را از یکدیگر متمایز کرد:

در مرحله اول که من آن را «همگن شدن» (Homogenisation) می‌نامم، تأکید بر مفهوم «امپریالیسم فرهنگی» بود. ایجاد یک فرهنگ همگن در سطح جهان به عنوان گسترش جهانی فرهنگی غربی و «پیروزی» غرب توصیف شده بود. جنبه‌های بعدی فرایند غربی‌شدن، شناسایی و تحلیل شده بودند:

- گسترش فرهنگ مصرف‌گرای سرمایه‌داری غربی،
- گسترش زبانها، سبکهای پوشش، عاداتهای غذاخوردن، معماری و موسیقی اروپایی،
- پذیرش سبک زندگی شهری براساس تولید صنعتی،
- الگوی تجربه فرهنگی، تحت سلطه رسانه‌های جمعی،

○ طیفی از ارزشها و طرز تلقیهای فرهنگی لیبرال. مضامین فرایند غربی شدن با جریان یکسویه نفوذ فرهنگی مشتمل است بر:

○ ظهور فرهنگ همگن جهانی و تهدید علیه تنوع فرهنگی،

○ پیش‌درآمد بیماریهای فرهنگ غربی برای دیگر فرهنگها،

○ تهدید جدی علیه فرهنگهای ضعیف و آسیب‌پذیر جهان در حال توسعه مثل آفریقا و نیز آسیب به تولیدات فرهنگی بومی،

○ امپریالیسم فرهنگی، بخشی از اشکال گسترده‌تر سلطه به شکل سرمایه‌داری فراملی و حفظ روابط پسااستعماری وابستگی فرهنگی و اقتصادی بود که برخی نظریه‌پردازان، آن را «استعمار مجدد» نامیدند.

مرحله دوم که باید آن را «نامتجانس شدن» (Hybridisation) بنامم، زمانی آغاز شد که نتایج مطالعات از دهه ۱۹۹۰ منتشر شد و مشخص گردید که مفهوم امپریالیسم فرهنگی برای آنچه جهانی شدن مستلزم آن است، مدلی خشن است. در این مطالعات، ایده فرهنگ به عنوان چیزی که به‌طور فعالانه مورد داد و ستد قرار گرفته، به شکل قویتری ظهور کرد. فرهنگ به عنوان برآیند تعامل دائمی بشر که به‌طور پویا در هر زمان و مکان تغییر می‌کند، مفهوم‌بندی شد. می‌توان گفت که کل فرهنگ، در هر زمانی متغیر



جهانی توسط اجتماعات بومی، روشی است که با آن، فرهنگ دچار دگرگونی شده و فرهنگ جهانی، به طور تاکتیکی به تقویت هویت بومی اختصاص یافته است. حتی در مواردی که جهانی شدن تاثیر ویران کننده‌ای بر اقتصاد بومی دارد، فرهنگ بومی ثابت کرده که پویاتر و منعطفتر است. به این ترتیب به نظر می‌رسد دیدگاه ساموئل هانتینگتون در دهه ۱۹۷۰ تقویت می‌شود که می‌گفت ویژگیها و تفاوت‌های فرهنگی، کمتر قابل تغییر هستند و لذا تفاوت‌های اقتصادی و سیاسی به آسانی به توافق نمی‌رسند. اشکرافت معتقد بود که تجربه پساستعماری نشان داده که «برای مقاومت جهانی به‌وسیله خودمختاری بومی، رد کردن انزوا و طرد راه حل نیست، بلکه اغلب پذیرندگی و دگرگونی راهگشا است.»

بیرش تصدیق کرد که جهانی شدن مرزهای پیشین را از بین برد، اما نشان داد که چگونه فرهنگ به‌عنوان جایگاهی که باز تولید روابط اجتماعی کاپیتالیستی معاصر می‌تواند در آن به‌طور مستمر مورد مجادله قرار گیرد، عمل می‌کند. وی اهمیت کشورهای درحال توسعه را با تاکید بر گونه‌های مختلف مقاومت بومی خاطر نشان کرد و روشهایی را متذکر شد که این مقاومتها به‌وسیله آنها فضاهای ویژه‌ای که تفاوت‌های فرهنگی را



حفظ و ایجاد می‌کنند، مورد کنکاش قرار می‌دهد. به‌طور کلی، جهانی شدن که هدفش همگن کردن فرهنگها در یک فرهنگ جهانی یکدست بود، عملاً بدیل‌های فرهنگی بیشتر و فضاهای بیشتری برای تفاوت ایجاد نمود. میر و گشیر نشان دادند که تمایل جهانی شدن به همگن کردن فرهنگها، به‌طور متناقض‌نما، عدم تجانس فرهنگی را تداوم یا حتی تقویت بخشیده است. به همین ترتیب نیامنجو عقیده داشت: «جهانی شدن، به غیر از رهنمون شدن به یک همگرایی از پیش فرض شده، به ایجاد تفاوتها، عدم تجانسها و مرزهایی در ساختارهای نابرابریهای ذاتی کاپیتالیسم جهانی کمک می‌کند.»

بنابراین، مفهوم نامتجانس شدن فرهنگی، پایه و اساسی به‌دست آورد. براساس نظر اشکرافت، «نظریه‌های جهانی شدن، از تعبیر جهانی شدن به‌مثابه فرایند امپریالیسم فرهنگی، ... به سوی تحلیلهای «نامتجانس شدن»، «پراکنده شدن»، «نسبی شدن» و روابط متقابل جوامع جهانی، تغییر جهت داشته است.» سان‌جی از منظری آسیایی استدلال می‌کند که فرایند

جهانی شدن، نه فرهنگ بومی را توسعه می‌دهد و نه از بین می‌برد، بلکه آن را بازسازی می‌کند. دیدگاههای این محققان حاکی از آن است که آینده جهانی، گشوده‌تر از گذشته است که امپریالیسم فرهنگی در نظر دارد. جهانی شدن، فی‌نفسه به معنای پیدایش یک فرهنگ جهانی مشترک نیست.

بدین ترتیب نظریه جهانی شدن - همان‌گونه که در بالا شرح داده شد - تحت‌الشعاع دو رهیافت متفاوت همگن شدن و نامتجانس شدن است که مبتنی بر دو دیدگاه فرهنگی متفاوت و نه لزوماً ناسازگار هستند. اشکرافت در این زمینه معتقد است: «فرهنگ از یک سو ضرورتاً سرزمینی و متعلق به یک جامعه یا گروه اجتماعی خاص، و از سوی دیگر صف‌آرایی منعطف استراتژیها برای مبادله واقعیتی گروهی و یک فرایند یادگیری فرامحلی است. براساس هر یک از این دو سویه، فرهنگ درونزا یا برونزا، آرگانیک یا پراکنده، شکل گرفته به‌وسیله جوامع و ملت‌ها یا دگرگون شده به‌وسیله آوارگیها و روابط متقابل است. ... بخش اول جهانی شدن را به عنوان همگن شدن و بخش دوم، آن را همچون نامتجانس شدن تعبیر می‌کند. اولی جهانی شدن را همزمنیک و دومی آن را نفوذ متقابل می‌داند.»

برخی از اثرات جهانی شدن بر اجتماعات بشری در ذیل آمده است:

○ ملیت، چارچوب اولیه انسجام جمعی را حفظ می‌کند اما ارتباط میان ملت‌ها و دولت‌ها از طرق مختلف سست شده است.

○ اجتماعات غیرسرزمینی متعدد بر پایه طبقه، جنسیت، نژاد و مذهب رشد یافته است.

○ تماس‌های میان فرهنگی، عدم تجانس در هویت‌های شخصی را گسترش داده است.

این تاثیرات، جنرفایای اجتماع را پیچیده کرده است. جهانی شدن، ذاتاً خوب یا بد نیست، بلکه تاثیرات مثبت یا منفی بر جامعه داشته است. جهانی شدن، فواید مهمی به همراه آورده، اما به اشکال مختلف، پایه‌های امنیت بشری، انصاف اجتماعی و دموکراسی را سست کرده است. جهانی شدن، از یک سو فضایی برای بیان هویت مهیا کرده و از سوی دیگر، امنیت یک جهان سرزمینی را که در آن هر فرد، با یک هویت ملی واحد مرتبط با یک دولت مشخص، متمایز گشته از بین می‌برد. جهانی شدن، روش‌های بومی زندگی را مختل و حتی شکل‌های فرهنگی و سنت‌های محلی را نابود کرده است، اما فناریهای آن می‌تواند برای تقویت مجدد

فرهنگهای در حال زوال مورد استفاده قرار می‌گیرند. جهانی شدن هویتها را بی‌ثبات کرده، لذا سبب ناامنی شده است. همچنین تأثیرات مهمی بر روی لایه‌بندی اجتماعی مبتنی بر طبقه، کشور، جنسیت، نژاد، قومیت‌بندی شهری / روستایی و سن داشته و شکاف موجود در فرصتهای زندگی را بیشتر کرده است. این فرایند گاهی موجب تقویت دموکراسی، اما مکرراً موجب تضعیف دموکراسی نیز شده است. نیامتنو به «پارادوکسهای جهانی شدن به مثابه فرایندی از گشودگیها و انسدادها، توانمندی و بردگی، امید و ناامیدی» اشاره می‌کند.

جهانی شدن و فرهنگهای افریقای

چند سال پیش اکونومیست، مجله پرنفوذ بریتانیایی، در یک ادعای کلیشهای، از افریقا به عنوان «قاره ناامید» یاد کرد. که گاه قضاوتهای اروپامحورانه‌ای در مورد ناکارآمدی همه‌جانبه افریقا از طرح جهانی امور وجود داشته است؛ مانند این نمونه که «افریقا، قاره‌ای است که در اکثر اوقات تاریخ گذشته و تا همین اواخر، به جز منابع طبیعی، چیز کمی برای عرضه به جهان داشته است. افریقا به جای اینکه خاستگاه ایده‌ها و

تکنیکهایی باشد که زندگی بقیه دنیا را تغییر دهد، وطن مردمانی بوده که اموری صرفاً برای خود آنها روی داده است. حتی مهمترین تغییرات در تاریخ افریقا، به وسیله نیروهای کاری از بیرون این قاره ایجاد شده است.»

این دیدگاه بدبینانه در مورد افریقا، از سوی طرفداران افریقا به چالش کشیده شده است. گیلبرت و رینولتز در پایان کتابشان در مورد افریقا در دنیای جهانی می‌نویسند: «افریقا نه در قسمت حاشیهای تاریخ بشر جای داشته و نه همچون یک مطرود یا قربانی در تاریخ بوده، بلکه به عنوان یک مشارکت‌کننده پرشور در جهان در حال رشد و توسعه عمل کرده است.» افریقا از هزاران سال پیش، لاقلاً از زمان تمدن مصر باستان، بخشی از نظامهای بین‌قاره‌ای بوده است. تجارت، مذهب و امپریالیسم غرب، نقشی حیاتی در تعاملات افریقا با بقیه جهان ایفا نموده‌اند. ارائه مذاهب جهانی اسلام و مسیحیت در افریقا نشان داد که چگونه فرایندهای جهانی‌سازی ممکن است هر دو راه را طی کند، یعنی در حالی که فرهنگهای افریقایی به وسیله این مذاهب دچار تغییر می‌شوند، خود این مذاهب، یک فرایند افریقایی شدن را طی می‌کنند.

تکنیکهایی باشد که زندگی بقیه دنیا را تغییر دهد، وطن مردمانی بوده که اموری صرفاً برای خود آنها روی داده است. حتی مهمترین تغییرات در تاریخ افریقا، به وسیله نیروهای کاری از بیرون این قاره ایجاد شده است.»

پدیده‌های جهانی، شکلهای متفاوتی منطبق با موقعیتهای بومی به خود می‌گیرند، جمل کرده‌اند. بنابراین جهانی و بومی، به عنوان متضادهای دوگانه در نظر گرفته نشده‌اند، بلکه از رابطهای تمامی و متقابل برخوردارند.

جهانی شدن معاصر، روابط میان فرهنگی را تقویت کرده و چالش چندفرهنگی را به دنبال داشته است. این امر در بسیاری موارد، کنترل دولتها بر شهروندانشان را تضعیف کرده، لذا امکانی برای تقویت فرهنگهای محلی کوچک به‌وجود آورده است. همچنین بیش از گذشته ارزشها و سبکهای زندگی مختلف را در تماس مستقیمتر با یکدیگر قرار داده است. جهانی شدن، تحمیل همسانی شدید توسط دولتهای ملی بر شهروندانشان را دشوارتر کرده است. مهاجرت در سراسر جهان افزایش یافته و جوامع، چندفرهنگیتر شده‌اند. اقلیتهای بیشتری در حال شکل‌گیری هستند. از آنجا که اجتماعات غیرسرزمینی، از طریق فرایندهای دیگربودگی (Othering) پدیدار شده‌اند، گروهها برحسب تفاوت تفکیک شده و در تقابل با همدیگر قرار

تکنیکهایی باشد که زندگی بقیه دنیا را تغییر دهد، وطن مردمانی بوده که اموری صرفاً برای خود آنها روی داده است. حتی مهمترین تغییرات در تاریخ افریقا، به وسیله نیروهای کاری از بیرون این قاره ایجاد شده است.»



دوام بیاورند. به طور متناقض نما، اگرچه امروزه آفریقا نسبت به گذشته بخش بیشتری از اقتصاد جهانی را به خود اختصاص می‌دهد، اما از لحاظ اقتصادی، بیش از پیش در حاشیه قرار گرفته است. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا جهانی شدن صرفاً مرحله دیگری از فرایند وابستگی، پس از بردگی، استعمار و استعمار نو است؟

گفتمانهایی که به آفریقا می‌پردازد، هم از نظریه‌های وابستگی و نوسازی و هم از نظریه ناسیونالیسم فرهنگی که طرفداران آفریقاجووری حامیانش هستند، تشکیل یافته است. نگرانی مهم، بیم از حاشیه‌ای شدن فزاینده و تمنای رفتار منصفانه‌تر در عرصه جهانی است. طیفی از استراتژیها، هم از منظر اروپامحور و هم از منظر آفریقامجور برای رهایی آفریقا از بحرانش ارائه شده است. اکثر استراتژیها مستلزم میزانی از مساعدت بیرونی برای توسعه است در حالی که برخی طرفداران آفریقامجووری، استراتژیهایی را پیشنهاد می‌کنند که تلاش داخلی را لازمه توسعه می‌داند.

گفتمانهای اروپامحور به تبعیت از

نظریه نوسازی، در تقابل با آفریقا بر مزیت‌های جهانی شدن تاکید کرده‌اند. بر این اساس، در اقتصادهای لیبرال که نقشهای تجارت آزاد، رقابت

منصفانه و تحرک نامحدود سرمایه وجود دارد، جهانی شدن به‌طور بالقوه موثرترین روش برای پایان فقر جهانی و گسترش مزایای نوسازی در جهان است. این تفکر همچنین مبنای فلسفه برنامه‌های تعدیل ساختاری در کشورهای مختلف آفریقایی بود. این گفتمانها، مساعدت برای توسعه اقتصادی و سیاسی تحت نظر سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - معروف به «سه مهتر جهانی شدن» - را پیشنهاد کردند.

بسیاری از روشنفکران آفریقایی که مخالف این طرز تفکر هستند، این عقیده را که جهانی شدن فرایندی است که از لحاظ سیاسی بی‌خطر است، مردود شناخته و معتقدند جهانی شدن، چیزی جز مرحله دیگری در تاریخ استیلا امپریالیستی بر این قاره نیست. محققان طرفدار اتحاد آفریقا، بر تاثیرات منفی جهانی شدن در آفریقا اشاره کرده‌اند و استدلال می‌کنند که به سبب واقعیات خشن مبادله و درآمد نابرابر، قطب‌بندی میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه رشد یافته است. روندهای شتاب‌یافته سرمایه، کالا، اطلاعات و

مهاجرت، تردیها و تشویشها را شدیدتر کرده و حتی به‌خاطر بیگانه‌هراسی و عدم تساهل مرتبط با آن، دغدغه بزرگتر شهروندی، نلق، محدوده‌ها و تفاوتها را به همراه داشته است. جهانی شدن در بسیاری موارد، توسط یک الیت غربی نده موجب نهاده شدن مصرف‌گرایی و تقدیس وابستگی شده است. آفریقا به عنوان سرزمینی که فناوریها و تولیدات مصرفی غربی از رده خارج، با قیمتی نازل در آن عرضه می‌شود، عمل می‌کند.

پیامد جهانی شدن برای آفریقا، محدود کردن این قاره به عنوان عرضه‌کننده مواد و محصولات خام، و مصرف‌کننده کالاهای ساخته شده کشورهای توسعه یافته بوده است. نگرانیهایی مرتبط با پیامدهای منفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جهانی شدن برای آفریقا توجیه شده است. سیاستهای نوسازی که ملل صنعتی قدرتمند به‌عنوان شرطی برای مساعدت توسعه تحمیل نموده‌اند، شرایط را برای آفریقا حتی دشوارتر کرده است. در حوزه اقتصادی، وابستگی به محصولات صادراتی تقویت شده بود. توسعه دچار تزلزل شد و استعمار نو رونق یافت. [در نتیجه] یک تفکیک جهانی در حال رشد، ظهور یافته است.

متعاقب بحران توسعه که در حال حاضر آفریقا با آن مواجه است، تصورات تیره و تار حاشیه‌ای شدن، وارد جریان جدیدی شده است. برخی مفسران حتی این عقیده را بیان کرده‌اند که آفریقا در صورت استعمارشدن مجدد توسط کشورهای توسعه‌یافته، قادر به پیشرفت نخواهد بود.

از سوی دیگر، آفریقاییهایی که استعمار و امپریالیسم غربی را مسئول همه مشکلات آفریقا می‌دانند بعضی اوقات پیشنهاد می‌کنند که عقب‌نشینی کامل از نظام جهانی کاپیتالیستی، ممکن است بهترین گزینه باشد. این ایده در ارتباط با یک فراخوان بازگشت به «ارزشهای آفریقایی» قرار گرفته است. تفسیر درون‌نگر از بازسازی آفریقا، نامشخص و قابل پرسش است، زیرا به نظر می‌رسد مہتني بر بازگشت به سنتهای بی‌زمانی است که در یک منظر غیرتاریخی آفریقایی جای دارد. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا سیاست هویت مستقل (Autarkic)، نتایج سودمندی برای سرزمینی که به جای انزوا، نیازمند ارتباط با بقیه جهان است، در پی خواهد داشت؟ از این رو دیگر محققان و سیاستمداران آفریقایی، موضعی برون‌نگر را توصیه می‌کنند. مانلیسی گنگ معتقد است برای اینکه سن آفریقایی متناسب با نیازهای دولت پس‌استعماری



باشد، باید آگاهانه مجدداً خلق شود.

می‌شوند، زیرا پی می‌برند که برای تحمل این رنج استثنایی، بررسی نظریه‌های (ضد افریقایی) بهتر از قربانی دیدن افریقا است.»

افریقا وام‌گیرنده منفعل فرهنگ از غرب نبوده است. افریقاییان معمولاً واردات فرهنگی را با شرایط و علائق بومی تطبیق داده‌اند. آنها با چنین عملی، اشکال فرهنگی جدیدی را خلق کرده‌اند که به عنوان نوعی جریان فرهنگی جهانی مورد استفاده قرار گرفته است. اخیراً ما در نمایشگاهی در گالری هنر دانشگاهمان دیدیم که چگونه هنرمندان منطقه آموزشی سیاهپوستان، از مواد پلاستیکی ضایعاتی، برای تولید اشیای هنری سبک سنتی استفاده می‌کنند. همچنین در بازارهای صنایع دستی افریقا در سراسر این قاره، می‌توان کالاهای ساخته شده از قوطیهای کواکاول یا دیگر مواد مستعمل خریداری نمود. بنابراین محصولات از خطوط تولید غربی و جهانی شده باز یافت شده و مفهوم فرهنگی جدیدی در افریقا به خود می‌گیرند.

نه تنها واردات فرهنگی در افریقا دگرگونی یافته‌اند، بلکه (افریقا) به دیگر نقاط جهان صادر شده است. این امر می‌تواند یا به صورت صادرات فرهنگ مادی یا به صورت (ایده) افریقا که به اشکال مختلف در اجتماعات خارجی باز تقریر می‌شود، باشد. یک نشان می‌دهد که چگونه مفهوم افریقا ممکن است معنایی بیش از مکانی با محدوده جنرافیایی مشخص در جهان داشته باشد. (افریقا) ممکن است بیرون از این قاره، ایده‌های فراملی و عملی شدن آن ایده تعریف شود، همان‌گونه که در محلات یهودی نشین منهتن، در ایالات جنوبی آمریکا، در حوزه دریای کارائیب، در محلات زاغ‌نشین برزیل و در کارناوالهای خیابانی افریقایی در لندن چنین است. افریقا یا ضدافریقا که با این روش ایجاد شده، در دقیق‌ترین معنی، یک «اجتماع تخیلی» است. امریکاییان افریقایی‌تبار در ایالات متحده و جلای وطن‌کردگان افریقایی در شهرهای قدرتهای استعماری پیشین در اروپا، حضور و مشارکت بسیار محسوسی در ماهیت جهان وطنی این جوامع شهری دارند.

نیانمجو «استراتژیهای بدیعی را که افریقاییان برای تصاحب اموال، ورود قاچاقی، ایمن داشتن از مشقت و عسرت، خرابکاری سیاسی و مقاومت در برابر تأثیرات طرد آنها توسط ساختارهای جهانی نابرابری به‌کار گرفته‌اند»، بررسی می‌کند. در این روش، «حتی

به‌طور متناقض‌نما، نگرانی از تحمیل روابط ناخوسته جهانی، اغلب با ترس از طرد شدن توسط جهان غرب همراه شده است. چنین نگرانهایی مکرراً پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در رسانه‌های کشورهای افریقایی اعلام شده و مفسران هشدار دادند از آنجا که منابع ایالات متحده صرف جنگ علیه تروریسم می‌شود، منافع این کشور در منطقه از دست می‌رود. مفهوم رنسانس افریقایی، گزینه دیگری است که رهبران سیاسی آن را در افریقا رواج داده‌اند. از نظر تابوآمیزی رئیس جمهور افریقای جنوبی که اولین بار این مفهوم را در برنامه کار قرار داد، پایان جنگ سرد و تسریع فرایند جهانی شدن، مرحله دیگری از به تله انداختن اهریمنانه افریقا نیست بلکه فرصتی برای پیشبرد چشم‌اندازهای این قاره است. این بحث که امیکی آغازگوش بود تلاشی برای بررسی راههای پیچیده‌ای است که هویت‌های چندوجهی اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در قاره افریقا را شکل داده‌اند و نیز اینکه چگونه این هویتها در دنیای جهانی ادغام شده‌اند. ممدانی از زاویه‌ای آکادمیک نشان می‌دهد که چالش رنسانس افریقایی، جای دادن دانش افریقا - محور در بافت وسیعتر جهانی است.

اخیراً در افریقا با این دیدگاه که «جهانی شدن» را با «استعمارگرایی» مرتبط می‌داند، مخالفت شده است، زیرا این تفکر را تقویت می‌کند که افریقا عاجزانه تحت نفوذ نیروهای غیرقابل کنترل قرار دارد و لذا مجدداً تصویر سنتی از افریقاییان به عنوان قربانیان ابدی شرایط و زمان تصدیق می‌شود. تمرکزی اندک بر تاریخ استعمار و امپریالیسم، به‌طور ضمنی تردیدهایی در مورد قابلیت افریقاییان برای پذیرش مدرنیته را منعکس می‌کند. اشیل ایمیبه منتقد است سیمای فرید افریقایی به‌عنوان یک سوزه قربانی شده و این پیش‌فرض که تاریخ افریقا ضرورتاً تحت نفوذ نیروهای فوق کنترل این قاره است، مانع جست‌وجو برای خودمختاری و استقلال شده است. نیانمجو اعتقاد دارد «عمده مردم عالی افریقا، از اینکه به قربانی بودن شهره شوند امتناع می‌کنند».

ددرینگ، مباحثه در محافل فکری افریقا را این‌گونه توضیح می‌دهد: «درست است که موقعیت فعلی افریقا، بدون بررسی پیشینه استعماری آن قابل فهم نیست، اما کسانی که تاریخ طولانی و جهانی این قاره را در یک زندگی دائماً قربانی نژادی شده خلاصه می‌کنند، به‌تدریج از صراحت کلام بیشتری برخوردار



روستاییان قادرند تأثیرات متکثر یک مدرنیته روستایی که آنها را جهانی توصیف می‌کند، مهار کنند». وی معتقد است آنچه در افریقا در حال وقوع است، فرایند دوگانه «آفریقای جهانی شده» و «جهانی شدن آفریقای شده» است.

به نظر اشکرافت، تبادلات فرهنگی در دنیای در حال جهانی شدن، قطعاً دارای پتانسیل بالایی است. آیا در افریقا که بنا به گفته‌های قبلی، عرصه تبادلات فرهنگی همواره برابر و همسطح نیست، این پتانسیل بالا وجود دارد؟ امروزه صرفاً تعداد اندکی از مردم جهان تحت تأثیر جهانی شدن فرار نگرفته‌اند. اما چندی شدن، همه مردم روی زمین را به یک اندازه تحت تأثیر قرار نداده است. تأثیرات جهانی شدن، نابرابر بوده یعنی در میان مردم طبقات حرفه‌ای و غنی، در شهرهای بزرگ و کوچک، در شمال و در میان نسلهای جوانتر، تأثیرات بیشتر بوده است. کمترین تأثیر جهانی شدن در افریقا، در عمق مناطق روستایی و در میان جوامع بسته سنتی بوده است.

بسیاری از آفریقاییان در مورد فواید محتمل جهانی شدن برای این قاره خوش‌بین هستند. این خوش‌بینی که در تقابل با بسیاری از اظهارنظرهای بدبینانه آفریقایی معاصر قرار دارد، بر این عقیده مبتنی است که آفریقاییان منصف قادرند مسیرهای جهانی شدن را به نفع خودشان تغییر دهند.

جهانی شدن، آوارگی و تغییر فرهنگی: با نظر به هلندی تبارهای افریقای جنوبی

از آنجا که تنوع فرهنگی و کشورهای بسیاری در افریقا وجود دارد، بررسی و پوشش جامع تغییر فرهنگی در این مقاله کوتاه بی‌فایده است. در این بخش ما به صرفاً به یک مثال از تبادل و تغییر فرهنگی در افریقای در حال جهانی شدن، یعنی آوارگی فرد هلندی تبار افریقای جنوبی بپردازم.

مفهوم مهاجرت به طور اعم و مفهوم آوارگی به طور اخص، ارتباط نزدیکی با جهانی شدن دارند. یک نشان می‌دهد که چگونه در بستر تحقیقی مهاجرت، مفهوم فضاهای اجتماعی فراملی، مقوله واسطی میان درون و برون، مقوله دوسوگرا، سیاره، بی‌ثبات، اینجا - و - آنجا، آشکار می‌شود. اشکرافت به «موقتی بودن مرزهای به اُرت رسیده» و «سیال بودن مفهوم (وطن)» به‌عنوان ویژگیهای وضعیت پسااستعماری استناد می‌کند. به نظر وی فرهنگ جهانی به جای یک مکان، «در وطن»

در حال حرکت شکل می‌گیرد. موهان و زاک ویلیامز آوارگی را به‌عنوان «شکلی از (جهانی شدن از پایین) می‌دانند که در آن بازیگران «کوچک» - در تضاد با سازمانهای بزرگ - از فرصتهای فراهم شده توسط جهانی شدن بهره‌مند می‌شوند».

منظور از آوارگی چیست؟ طبق نظر سافران، آوارگی هنگامی رخ می‌دهد که اعضای یک ملت «از (کانون) اصلی به دویا چند منطقه (حاشیه‌ای) یا بیگانه پراکنده شوند» و «سرزمین اجدادیشان را به عنوان وطن حقیقی و آرمانی و همچون مکانی که آنها یا اخلافتشان سرانجام باید به آن بازگردند، بدانند». یک اجتماع آواره (پراکنده) باید دارای هویتی باشد که آنها را از دیگران متمایز کند؛ همچنین باید دارای شکلی از حافظه گروهی باشد که هویت گروه اصلی را مشخص می‌کند و آنها را در موقعیت فعلیشان محصور می‌کند. بنابراین هنگامی که گروهی از مردم مهاجرت می‌کنند و سپس سازگار و منطبق و همگن می‌شوند، دیگر به‌عنوان اجتماعی آواره تلقی نمی‌شوند.

مهاجرت و تغییر مکان - خواه اجباری یا اختیاری - در جهان در حال جهانی شدن و به‌ویژه در افریقا، به استراتژیهای محوری بقا تبدیل شده‌اند. چنین تخمین زده‌اند که در ۱۹۹۰، پانصد و چهل میلیون نفر ساکن در افریقا و سیصد میلیون نفر از آفریقاییان، ساکن در خارج از افریقا بوده‌اند. بردگی، سیاستهای استعماری در مورد کار، مناقشه پسااستعماری و مشقت اقتصادی از جمله عواملی بودند که آفریقاییان را به سوی آوارگی سوق داده‌اند. به سبب گستره و حدود «آوارگی جدید» آفریقایی (واژه‌ای که برای تمایز میان آوارگیهای پسااستعماری و آوارگیهای دوران تجارت برده و استعمار استفاده شده) عجیب نیست که مطالعات پیرامون آوارگی، بخش مهمی از تحقیقات آفریقایی را تشکیل می‌دهد. بسیاری از تحقیقات در مورد آوارگی آفریقایی، بر فرهنگ تأکید کرده‌اند و به بررسی اموری مانند بقای عملکردهای فرهنگی آفریقایی در آمریکا یا روشهای مختلفی که «وطن»، در فرایندهای شکل‌گیری هویت آواره بازنمایی شده، می‌پردازند.

هلندی تبارهای افریقای جنوبی عمدتاً مستکمل از مردمان آفریکانز زبان آفریقای جنوبی هستند که بخشی از آوارگی جدید از افریقا را تشکیل می‌دهند. آنها بیش از ۲۵۰ سال در افریقا زندگی کرده‌اند و به زبانی صحبت می‌کنند که در افریقا بومی شده است. در نوشتارها این مردمان به‌عنوان کسانی که دارای زبان و فرهنگ مستقل، شخصیت مذهبی، و حاکمیت ارضی



در آفریقای جنوبی هستند شناخته شده اند. اگر چه آنها به میراث اروپاییان افتخار می کنند، به جز آفریقای جنوبی، سرزمین و وطنی ندارند و در واقع نمی توانند به عنوان یک اجتماع مهاجر توصیف شوند.

در زمان معاصر آوارگی هلندی تبارهای آفریقای جنوبی در دهه ۷۱۱۹۹۰ یعنی دقیقاً در برهه ای از تاریخ آغاز شد که آنها قدرت سیاسی خود را به یک حکومت اکثریت سیاهپوست واگذار کردند - با وجود اینکه تقریباً در تمامی قرن بیستم، حکومت اقلیت سفیدپوست در آفریقای جنوبی را اداره می کردند. در طول دوران حکومت سفیدپوستان، افراد برجسته ای از آنها مثل جان اسموتس (سیاستمدار)، ون وایک لو (شاعر) و آنتون رابرت (تاجر) می توانند همچون شهروندان جهانی واقعی در نظر گرفته شوند اما این افراد از نظر اکثر هلندی تبارهای آفریقای جنوبی، به سبب انزوگرایی فرهنگیشان یا آنچه ذهنیت محافظ (laager) نامیده می شود، معروف بودند.

پس از تحول سیاسی ۱۹۹۴، جهان به روی مردمان آفریقای جنوبی گشوده شد. اکنون به سبب جهانی شدن، مسافرت، انتقال پول در سراسر مرزها و یافتن شغلی در بیرون از کشور آسانتر است. پس از ۱۹۹۴، به ویژه هلندی تبارهای آفریقای جنوبی که قبلاً در رژیم آپارتاید، «آدمهای بدبو»ی جهان خوانده می شدند، آزادتر و آسانتر از گذشته در تعامل بین المللی مشارکت می کنند. آنها فرصت را غنیمت شمرند. براساس یک تخمین، در دهه های اخیر یک و نیم میلیون نفر از مردم آفریقای جنوبی، کشور را ترک کرده و بیش از صدها هزار نفر نیز چنین قصدی دارند. در حدود نیمی از تقریباً بیست هزار مهاجری که هر ساله از ۱۹۹۴ آفریقای جنوبی را ترک کرده اند، افراد هلندی تبار آفریقای جنوبی بوده اند. پس از یک دهه، این تعداد بالغ بر ۱۵۰ هزار مهاجر هلندی تبار یا پنج درصد از جمعیت ۳ میلیون نفری هلندی تبارهای آفریقای جنوبی می شود. براساس تمامی معیارها، مهاجرت آنها می تواند به مثابه آوارگی در نظر گرفته شود.

تنوع در نوع هلندی تبارهای آفریقای جنوبی که به دنبال موقعیتهای بهتری در کشورهای خارجی هستند، در حال افزایش است. در گذشته، اکثریت مهاجرین را بخشی از آنچه به «فرار منزها» معروف است، تشکیل می دادند. به عبارت دیگر آنها حرفه ایهای نیمه شغل، تجار یا دیگر افراد دارای مهارت بالا بودند که اقتصادهای خارجی، متقاضی و نیازمند آنها بود. آفریقای

جنوبی، هدف نخست «مهاجمین مهارتها» از اروپا، امریکای شمالی و استرالیا بوده است. امروزه این تصویر تغییر کرده است. بسیاری از افراد جوان و نه چندان جوان هلندی تبار آفریقای جنوبی که لزوماً از صلاحیت بالایی نیز برخوردار نیستند، شغلی در کشورهای خارجی پیدا می کنند. در چنین مواردی، آنان در مشاغلی مانند انواع کارهای بدی که مردم بومی از آن اجتناب می کنند، به کار گمارده شده اند. در موارد دیگر آنها در مناطقی مشغول به کار می شوند که عرضه بومی کفاف نمی دهد، مثلاً به عنوان معلم انگلیسی در کره و دیگر کشورهای آسیایی استخدام می شوند. هزاران جوان هلندی تبار آفریقای جنوبی وسوسه شده اند که برای «دیدن جهان» از کشور خارج شوند و با مشغول شدن به شغلی موقتی در خارج، پولی به دست بیاورند. بسیاری از افراد این اقدام را به عنوان راهی برای اقامت طولانی مدت و عدم بازگشت قلمداد می کنند. پرتوریوس، هلندی تبارهای آفریقای جنوبی در کشورهای خارجی را به ۳ دسته تقسیم می کند: جوانانی که به طور موقتی در این کشورها اقامت می کنند؛ افرادی که در این کشورها تحصیل می کنند و از فرصتهای شغلی جهان در حال جهانی شدن استفاده می کنند و اقامتشان هر چند موقتی ولی نامحدود است؛ و خانواده هایی که نان آورشان، شغلی دائمی در خارج از کشور یافته است.

با در نظر گرفتن اینکه آوارگی هلندی تبارهای آفریقای جنوبی به علت قربانی شدن و مورد اجحاف قرار گرفتن نیست، چرا آنها دقیقاً در این برهه زمانی، یعنی اندکی پس از انقلاب دمکراتیک در آفریقای جنوبی - که جهان آن را اعجازی مدرن می خواند، به تعداد زیادی مهاجرت می کنند؟ دلایل مهاجرت مردم در سراسر جهان، عام و جهان شمول است و کلاً می تواند در جست و جو برای شرایط مادی بهتر و نیز دوری از خطر فیزیکی خلاصه شود. به عبارت دیگر، عوامل دافعه و جاذبه وجود دارد. چیزهایی که مردم می خواهند در کشور مبدأ از آنها رهایی یابند و چیزهایی که در کشور مقصد، آنها را جذب می کند. این نوع از مهاجرت انسانی، معمولاً «پاسخی عقلانی به مشقت اقتصادی و آشفته گی سیاسی» است. این موارد اغلب در ارتباط با تهدیدی محسوس یا عملی برای بقای قومی، مذهبی یا فیزیکی یک گروه قرار دارد. هجرت هلندی تبارهای آفریقای جنوبی، اغلب به



می‌کند که بسیاری از هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی به سبب اینکه از زندگی تحت حکومت سیاهپوستان اجتناب می‌ورزند، مهاجرت می‌کنند. این تلقی از قدرت عوامل دافعه، عوامل جاذبه در زمینه اقتصاد را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. به نظر من، اصلیت‌ترین علت آوارگی هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، تمایل به خلق بهترین آینده ممکن اقتصادی برای خانواده‌ها و اعقابشان است. این دیدگاه، مورد تأیید پریتوریوس که خودش مهاجری است که جذب فرصتهای شغلی و مطالعاتی جناب در خارج شده است، می‌باشد.

هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، در بسیاری جنبه‌ها دارای سبک زندگی متمایزی هستند. آنها از لحاظ فرهنگی همواره ارتباطات قوی با ریشه‌های اروپاییشان را حفظ کرده‌اند. اگرچه تأثیرات آفریقای در فرهنگ هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی جذب شده، تأثیرات اروپایی هنوز می‌تواند در چیزهایی مثل سبک و سلیقه تمیز داده شود. جامعه شهری هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، به سبب ارتباط طولانی با انگلستان به عنوان قدرت استعماری در آفریقای جنوبی و یک جهت‌گیری ایدئولوژیکی غربی در طول مدت حکومت اقلیت سفیدپوست، در مقابل تأثیرات غربی - عمدتاً انگلوساکسون - بسیار گشوده بود، اما این گشودگی، بر روی کشورهای آلمانی و فرانسوی‌زبان کمتر بود. اکثر هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی به سبب قربان با دنیای انگلیسی‌زبان، ترجیح می‌دهند برای مهاجرت یا جست‌وجوی مشاغل موقتی در خارج، به کشورهای انگلستان، ایالات متحده، کانادا، استرالیا یا زلاندنو بروند.

هنگامی که مهاجرین به مقصدشان می‌رسند، چه روی می‌دهد؟ آوارگی، دلالت بر نوعی آگاهی مشترک و تعلق غیرسرزمینی (Deterritorialised) دارد که تلاشهای سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی مشترک را ممکن می‌سازد و منجر به شکل‌گیری پیوندها می‌شود. در آوارگیها، بیشتر از ملتها، با اجتماعات سروکار داریم، اما در آوارگی، فاقد وحدت سرزمینی و حاکمیت سیاسی هستیم.

برخی از مهاجرین آفریقای جنوبی از جمله هلندی‌تبارها، فرهنگ جدید را می‌پذیرند و تلاش می‌کنند کشور جدیدشان را وطن جدید خود قرار دهند. برخی دیگر، پیوند محکمی با آفریقای جنوبی بودنشان دارند. در واقع آنها هرگز آفریقای جنوبی را ترک نمی‌کنند. این مطلب از تقاضای مستمر آنها برای

عوامل دافعه، به‌ویژه تمایل به فرار از جنایات خشونت‌آمیز در آفریقای جنوبی نسبت داده شده است. مهاجران نه تنها به سبب ترس از جنایت آفریقای جنوبی را ترک می‌کنند، بلکه اکثر آنها شخصاً مورد ظلم و جنایت قرار گرفته‌اند. در تحقیقی تجربی که برپایان دوتوت در مورد اجتماع هلندی‌تبارهای آفریقای آواره انجام داده، دریافته که خشونت، جنایت و فقدان امنیت، عواملی بودند که اکثریت پاسخ‌دهندگان در پژوهش وی (هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی در اوکلند «زلاند نو») به‌عنوان دلیل اصلی برای تصمیمشان به مهاجرت ذکر کرده‌اند. ترس از خشونت و نگرانی از امنیت خود و فرزندان‌شان، از دلایل مهم و عمده بودند. انگیزه‌های دیگر مهاجرت این است که هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، خواهان دسترسی خانواده‌هایشان به آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی مطلوب هستند. همچنین آنها خواهند تضمین این نکته هستند که کیفیت زندگی و استانداردهای معاش آنها، تحت تاثیر تغییرات سریع شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی قرار نگیرد. طبق تحقیق برنامه مهاجرت آفریقای جنوبی، بالاترین سطح نارضایتی در میان مهاجران آفریقای جنوبی، نگرانی از امنیت شخصی و شرایط اقتصادی است. سیاست‌های اجرایی و عملی حکومت آفریقای

جنوبی به عنوان دلیل دیگری برای مهاجرت ذکر شده، زیرا این سیاستها به‌عنوان عاملی که حکومت در مورد استخدام علیه سفیدپوستان، فضالت‌ها تبعیض قائل می‌شود، درک شده است. سیاستمداران مخالف مدعی شده‌اند که حکومت کنگره ملی آفریقا (ANC)، کشور را مجدداً مبتنی بر نژاد می‌کند. در بین بخشهایی از مردم هلندی‌تبار آفریقای جنوبی، این تصور وجود دارد که سطوح بالا و غیرقابل‌پذیرشی از جرم و فساد در آفریقای جنوبی موجود است که استانداردهای بهداشتی، تعلیم و تربیت و اخلاقیات را کاهش و تمامیت‌طلبی و دغدغه‌نژادی را افزایش می‌دهد.

ون روین معتقد است که بسیاری از هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، درجه‌ای از بیگانگی را در مدیریت سیاسی جدید تجربه کرده‌اند. آنها درمی‌یابند که زبان آفریکانز تحقیرشده، فرهنگشان مورد تهاجم قرار می‌گیرد و در کشور زادگاهشان، شهروندان درجه دوم محسوب شده‌اند. آنها حتی تا جایی پیش می‌روند که می‌گویند در مدیریت سیاسی جدید حس می‌کنند در کشور خودشان، مانند خارجی‌ان هستند. پانکدورف بیان



نمادهای ظاهراً کم‌اهمیت آفریقای جنوبی مثل خوراکیها و نوشیدنیها و دیگر چیزهایی که مورد استفاده آنها در افریقا است و به آنها فردی از آفریقای جنوبی هویت می‌بخشد، آشکار است. آنها به حمایت خود از تیمهای ورزشی آفریقای جنوبی ادامه می‌دهند، روزنامه‌های آفریقای جنوبی در اینترنت را مطالعه می‌کنند، از طریق پست الکترونیکی یا تلفن، تماس مداومی با خانواده و دوستان در آفریقای جنوبی دارند، باشگاههای ویژه افراد ترک وطن کرده می‌سازند تا آنها را قادر به ادامه اجتماعی شدن در زبان آفریکانز یا انگلیسی آفریقای جنوبی نمایند، و هر سال برای تعطیلات تابستانی به آفریقای جنوبی باز می‌گردند. دوتیوت در تحقیقش درباره به اجتماع هلندی‌تبارهای آواره در اولکلند نشان می‌دهد که چگونه هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، برای زنده‌نگه‌داشتن عناصر فرهنگی و زبانی ارزشمند، یک خرده فرهنگ را مجدداً خلق می‌کنند: آنها همه در یکسری ساختمان کار می‌کنند، یکدیگر را در خانه‌های همسایگی ملاقات می‌کنند و گردهماییهای اجتماعی منظمی به‌صورت مهمانیها و مجالس رقص دارند. این تشریفات و آداب تعامل، حافظه گروهی را زنده نگه می‌دارد. برنامه‌هایی به زبان آفریکانز در ایستگاههای رادیوی محلی، کتابهایی به زبان آفریکانز در کتابخانه‌ای مشخص و یک خبرنگار پست الکترونیکی دائمی به زبان آفریکانز وجود دارد.

هنرمندان آفریکانز زبان اغلب با اجتماعات هلندی‌تبارهای آواره ملاقات می‌کنند. هر ساله فستیوال فرهنگی بزرگی مخصوص هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی در لندن برپا شده است. آوارگان هلندی‌تبار آفریقای جنوبی مانند بسیاری دیگر از فرهنگهای متفرق در جهان، با دیگرانی که مانند خودشان، در حس انزوا و تشنگ عاطفی اجبار برای یافتن هویتی جدید در محیطی بیگانه شریک‌اند، ارتباط برقرار می‌کنند. خصومت واقعی یا محسوس «میزبانها»ی آنها ممکن است اعضای گروه را ناچار به گرد هم آمدن کند و تمایل به جمع شدن در قلمرویی بسته را افزایش دهد. اکنون می‌توان قلمروهای بسته مردمانی از آفریقای جنوبی را در حومه اکثر شهرهای بزرگ بخش انگلیسی‌زبان جهان توسعه یافته مشاهده کرد. امروز دهها و حتی صدها هزار هلندی‌تبار آفریقای جنوبی، در شهرهای مثل لندن و پرت سکونت دارند. اگر به این نکته توجه کنیم که جمعیت هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی صرفاً چند میلیون نفر

است، این تعداد جمعیت، کاملاً قابل ملاحظه و زیاد است. افزایش قلمروهای بسته هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی در شهرهای جهان چشمگیر است. کلیساها نقش ویژه‌ای در سازماندهی هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی مقیم خارج دارند و اخیراً چندین جماعت مذهبی از کلیساهای اصلی هلندی‌تبارها در اروپا، استرالیا و زلاندنو دیده شده است. برخی از رهبران کلیسای آفریکانز زبان، از ضرورت آماده‌سازی اجتماعات آفریکانز زبان خارج از کشور برای عبادت به زبان خودشان به‌وسیله برپایی جماعات آفریکانز زبان به‌طور جداگانه حمایت می‌کنند. برخی دیگر احساس می‌کنند که به جای این کار، هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی باید تشویق به عضویت در کلیساهای موجود در کشور میزبانشان شوند. این دیدگاه اخیر، با هشدارهایی در مورد اجتناب از شکل‌گیری اجتماعات آوارگان هلندی‌تبار به‌صورت محله‌های مهاجرنشین همراه است، زیرا ممکن است آنها را از جامعه میزبان جدا و منزوی کند.

یک عنصر مهم آوارگی، تمایل به تعلق داشتن و یک تخیل فرهنگی و بازنمایی «وطن» است. این به معنی جست‌وجو برای وطن واقعی است. همیشه چنین ساختارهای فرهنگی حاکم نمی‌شوند. آوارگیها (از نظر ماهیت)

معمولاً اجتماعات ضعیف و شکننده غیرسرمزینی هستند که هویت‌پایشان متغیر، متکرر و متداخل است. همچنین ممکن است هویت‌های گروه‌های مختلف هلندی‌تبارهای جلائی وطن کرده، موقتی، پویا و نامتجانس باشد. ایده بسیار قوی در میان آوارگان از جمله هلندی‌تبارهای آفریقای جنوبی، ایده بازگشت است: بازگشت، همیشه و همه وقت ممکن است. اگر چه بازگشت کامل مهاجرین، یک استثناء است تا یک قاعده.

تحلیلهایی در مورد تاثیر مهاجرت در آفریقای جنوبی و به‌ویژه به‌راقتصاد انجام شده است. آمارها، تصویری از افت دورنماهای بلندمدت اقتصادی و رشد بیکاری به سبب عزیمت تواناترین اشتغال‌زبانان، دانشمندان و دیگر حرفه‌ایهای کشور را نشان می‌دهد. البته این امر پدیده‌ای منحصراً به آفریقا یا آفریقای جنوبی نیست، زیرا فرار مغزها از اروپا به ایالات متحده نیز وجود دارد و حدود نیر میلیون از بهترین دانشمندان اروپایی، اکنون در امریکا مشغول به کار هستند.

در اینجا موضوع مورد علاقه من پیامدهای اقتصادی



نیست بلکه مضامینی است که آوازی هلندی تبارهای افریقای جنوبی، برای هویت فرهنگی و تغییر فرهنگی به همراه دارد. مهاجرین هلندی تبار افریقای جنوبی و نیز بقیه اجتماع هلندی تبارهای غیرمهاجر افریقای جنوبی، چه تأثیرات فرهنگی را تجربه کرده‌اند؟ در تحقیقاتی که پیرامون آوازی صورت گرفته، تمرکز شدیدی بر بقاء ویژگیها و عملکردهای فرهنگی شده و این امر محرز گشته که هویت‌های قومی، مایل به بازسازی در دوران آوازی دارند. البته موهان، نسبت به پتانسیل اعضای یک اجتماع آواره برای توسعه کشورهای میزبان و نیز موطن اصلیشان خوش بین است. در واقع، بسیاری از هلندی تبارهای افریقای جنوبی ساکن در خارج، به مشارکت در اجتماع فرهنگی آفریکانز زبانی ادامه داده‌اند. بسیاری از شاعران و داستان‌نویسان هلندی تبار افریقای جنوبی در خارج، سالهاست که بهترین آثار خود را به زبان آفریکانز نگاشته‌اند.

نظر هلندی تبارهای ساکن در افریقای جنوبی نسبت به مهاجرین چیست؟ در ستونهای آخر روزنامه بیلد و دیگر روزنامه‌های آفریکانز زبان و همچنین در وبسایت‌های فرهنگی به زبان آفریکانز (مثل لیتنت) مباحثه داغی میان کسانی که مهاجرت را حق اصلی بشر و کسانی که آن را خیانت و روشی غیرمیهن‌دوستانه می‌دانند، وجود دارد.

این مباحثه، ظن دو طرف و عدم اعتماد میان موافقان دیدگاههای افراطیتر و طرفهای مخالف که سعی در توجیه اعمالشان را دارند، آشکار نمود. رهبران هلندی تبار افریقای جنوبی خود را متعهد به تذکر این هشدار می‌دانند که هلندی تبارهای ساکن افریقای جنوبی باید طرز فکرشان را نسبت به هلندی تبارهای ساکن در خارج کشور تغییر دهند و به جای صحبت از «ما» و «آنها»، از «ما در اینجا» و «ما در آنجا» صحبت کنند.

مشارکت آنها در این بحث، آشکار نموده که هلندی تبارهای افریقای جنوبی که اخیراً در دیگر کشورها اقامت کرده‌اند، هنوز مایل‌اند بخشی از اجتماع وسیعتر هلندی تبارهای افریقای جنوبی باشند. برخی از هلندی تبارهای ساکن افریقای جنوبی معتقدند هنگامی که مهاجرتی کشور را ترک می‌کند، وی دیگر حقی برای اظهارنظر در مورد آنچه ترک کرده، ندارد، و در واقع برخی مهاجرین هلندی تبار افریقای جنوبی هیچ گونه احساس تهمیدی نسبت به مشارکت در فرهنگ آفریکانز و تمایل به بازگشت به افریقای جنوبی ندارند. اما بسیاری از

مهاجرین خواهان حفظ هویت آفریکانز و تداوم مشارکت در اجتماع فرهنگی گسترده‌تر هلندی تبارها هستند. آنها احساس می‌کنند که چون از نظرگاه بی‌طرفتری برخوردارند، می‌توانند در تعریف مجدد مفاهیم «آفریکانز» و «فرهنگ آفریکانز» کمک و یاری کنند.

اجتماعات آوارگان هلندی تبار، چه شناسها و امیدهایی برای حفظ هویت فرهنگشان دارند؟ براند معتقد است بحث در مورد آوازی هلندی تبارهای افریقای جنوبی نباید تحت‌الشعاع این سوال قرار گیرد که آیا آنها قادر به حفظ هویت و فرهنگشان در خارج از کشور هستند یا خیر؟ این پرسش، بر پایه مفهومی ذات‌گرایانه از هویت است و حول محور حفظ یک هویت از پیش مفروض «تاب» آفریکانز در یک فضای نهادی انحصاری می‌چرخد؛ جایی که هلندی تبارهای افریقای جنوبی می‌توانند آزادانه طبق فرهنگشان عمل کنند. وی تمایزی میان فضا و مکان قائل می‌شود. فضا صرفاً هنگامی اهمیت فرهنگی می‌یابد که در تعامل میان مردم و محیطشان، تبدیل به مکان شود. یا به عبارتی دیگر، فضا تبدیل به «وطن» شود. هیچ فضایی منحصر به هیچ مردمی نیست، زیرا فضا و مکان، بر هم منطبق و همسان نیستند. تلاش برای یافتن وطنی جدید در کشوری دیگر و اقامت در کشور زادگاهمان - در حالی که ناگزیر به تطبیق با یک جامعه سریعاً در حال تغییر هستیم - دو روی یک سکه هستند. به این ترتیب، برای فرد هلندی تبار افریقای جنوبی، تمایز میان کسانی که در کشور می‌مانند و کسانی که کشور را ترک می‌کنند از بین می‌رود. برای هیچ‌یک از دو گروه، هیچ بازگشتی به وطن و هیچ خاستگاه مشخصی وجود ندارد و آنها ناگزیرند مکانشان را در جهان مجدداً تصور کنند. به این ترتیب تمامی هلندی تبارهای افریقای جنوبی، آواره و در جست‌وجوی وطن هستند و در حال خلق وطن در جایی که حضور دارند، هستند. این دیدگاه فلسفی، به مثابه بی‌سرزمین بودن هویت فرهنگی هلندی تبارهای افریقای جنوبی است. این مطالب، به جای پاسخ منجر به طرح پرسشهای بیشتر می‌شود و به سوال در مورد تأثیرات آوازی بر فرهنگ آفریکانز پاسخ کافی نمی‌دهد.

براند می‌پذیرد که هیچ‌گونه امید واقم‌گرایانه‌ای برای ایجاد اجتماعات جدید و بنیانات آفریکانز زبان در خارج از کشور و همچنین ایجاد یک پیوند بین‌المللی برای حفظ زبان و فرهنگ هلندی تبارهای افریقای جنوبی وجود ندارد. دوتویت و پرتویوس نیز با این دیدگاه موافق‌اند. برای نسل اول هلندی تبارهای مهاجر، به‌ویژه تا زمانی



که به زبان آفریکانز به عنوان واسطه اصلی ارتباطی می‌نگرند، حفظ هویت فرهنگی‌شان نباید یک مسئله و مشکل باشد. یک عامل مهم این است که آوارگان هلندی تبار آفریقای جنوبی تا چه میزان، بخشی از اجتماع آفریکانز زبان را حفظ خواهند کرد. هلندی تبارهایی که اجتماع کشاورزان را در آرژانتین پس از جنگ انگلیس - بوئر ایجاد کردند، اثبات نمودند که تکلم به زبانی خاص می‌تواند تا چند نسل ادامه یابد. فناوریهای مدرن، برای شخص ساکن در خارج کشور - جایی که زبان به عنوان طریقه‌ای ارتباطی در اکثر حوزه‌ها عمل می‌کند - این فرصت را ایجاد می‌کند که بخشی از آن زبان اجتماع را حداقل در برخی حوزه‌ها حفظ نماید.

البته تحمل تغییر فرهنگ آفریکانز برای هلندی تباران مهاجر نسل اول، چالش بزرگ است. آوارگان هلندی تبار آفریقای جنوبی دیگر ابعاد تجربه آفریکانز در آفریقای جنوبی را ندارند، زیرا فاقد مواجهه روزانه با تمامی جزئیات و رخدادهای کوچکی هستند که در کشور خاستگاه‌شان به وقوع می‌پیوندد. آنها به طور اجتناب‌ناپذیری، به روشهای متفاوتی از هلندی تبارهای ساکن در آفریقای جنوبی خواهند اندیشید، روشهای بیان فرهنگی‌شان تفاوت خواهد کرد و تمایز میان دو گروه بیشتر خواهد شد. اما تا جایی که تعداد هلندی تباران در اجتماعات آواره مناسب و کافی باشد و از لحاظ عاطفی دلیلی برای دور هم جمع شدن داشته باشند، قلمروی بسته فرهنگی - زبانی حفظ خواهد شد.

نسل دوم ممکن است به سبب نیاز به ترفیق و یکپارچه شدن کامل در محیط جدیدشان، از فرهنگ والدین خود روی برگردانند. به همین دلیل پریورتوریوس اجتماع دائمی هلندی تباران آفریقای جنوبی متشکل از نسلهای بعدی آنها در خارج از کشور را که هویت فرهنگی و پیوندهای منادارشان با آفریقای جنوبی را حفظ نمایند، ناممکن می‌داند. این دیدگاه، مخالف امکان برقراری یک اجتماع دائمی هلندی تباران با عضویت موقتی در خارج از کشور نیست؛ اجتماعی که به طور دائمی با ورود هلندی تباران مهاجر نسل اول احیا می‌شود. برای اینکه آوارگان هلندی تبار نسل اول احساس کنند که از لحاظ فرهنگی در وطن خود هستند، می‌توان نهادها و ساختارهایی ایجاد کرد. هنوز مشخص نیست که جهت‌گیریهای بلندمدت در اجتماعات هلندی تباران آواره و تاثیراتش بر جوامع میزبان آنها چه خواهد بود.

استعداد و پتانسیل آمیزش ثمربخش اجتماعات هلندی تباران آواره آفریقای جنوبی با هلندی تباران

ساکن در کشور وجود دارد. با این حال ناممکن است که هلندی تباران خارج از کشور، نفوذی بیشتر از حد حاشیه‌ای و فرعی بر تغییر فرهنگی در اجتماع هلندی تباران داخل کشور داشته باشند. خروج هلندی تباران ماهر، به هر صورتی که باشد نهایتاً تأثیری جدی بر قدرت و دوام و بقای هلندی تباران ساکن در آفریقای جنوبی خواهد داشت.

از مطالعه موردی هلندی تباران آواره آفریقای جنوبی می‌توان دریافت که فرایند آوارگی، ارتباط نزدیکی با جهانی شدن دارد و در پیوند با موضوعات نامتجانس شدن و چند فرهنگی‌گرایی - که قبلاً ذکر شد - است. همچنین انعطاف فرهنگی گروههای فرهنگی آفریقای را می‌توان در تجربه هلندی تباران آواره آفریقای جنوبی مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری
من در این مقاله نشان داده‌ام که جهانی شدن، پدیده‌ای خوب یا بد نیست. جهانی شدن در برخی جنبه‌ها سبب همگن‌سازی فرهنگی، ولی در جنبه‌های دیگر منجر به واکنشهایی شده است که نامتجانس شدن فرهنگی را ارتقا می‌دهد. جهانی شدن تأثیرات مهمی در آفریقا داشته است. تأثیرات اقتصادی، منهدم کننده بوده اما آفریقاییان در مقابل تغییر فرهنگی انعطاف زیادی نشان داده‌اند. آنها صرفاً ناظر منفعل در برابر دگرگونی‌هایی که جهانی شدن در زندگی‌شان ایجاد می‌کند، نبوده‌اند، بلکه اغلب در انطباق تأثیرات جهانی با شرایط بومی توفیق داشته‌اند. در این فرایند، اشکال فرهنگی جدیدی خلق شده است. من از نمونه آوارگی هلندی تباران آفریقای جنوبی استفاده کرده‌ام تا نشان دهم که چگونه یک گروه فرهنگی به چالشهای جهانی شدن واکنش نشان داده و در واقع فرهنگ هلندی تباران آفریقای جنوبی به شهرهای خارجی صادر شده است. دگرگونی جامعه آفریقای جنوبی، هلندی تباران پراگماتیکی را مجبور به ترک انزوا و درگیر شدن در جهانی گسترده‌تر کرده است. پیامدهای بلندمدت‌تر آوارگی هلندی تباران آفریقای جنوبی هنوز مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد در کوتاه مدت به حوزه و محدوده فرهنگ آنها گسترش یافته است.

پی‌نوشت:
* مقاله حاضر برگرفته از نشریه زیر است:

International Area Review
Volume 7, Number 1, Spring 2004.

پی‌نوشتها در دفتر مجله موجود است.
۱. استاد دانشگاه نورث‌وست آفریقای جنوبی